

ناگفته‌های یک نوجوان افغان درباره‌ی پدیده‌ی مهاجرت

خارجی بودن را دوست ندارم!



هر روز صبح که بیدار می‌شوی خیالت راحت است که وقتی لباس بپوشی و بروی پیاده‌روی، وقتی بخوای از مغازه‌ی سر کوچه‌تان تخم‌مرغ بخری، وقتی بروی کلاس زبان، یا هر وقت که هر کار دیگری بخوای بکنی، بقیه‌ی آدم‌های اطرافت هم درست مثل تو اند. مردمی با زبان تو، با شکل ظاهری مثل تو، با دین و فرهنگ و اعتقادات مشابه تو. و همین است که باعث می‌شود خیالت راحت باشد. همین که نگران نیستی یک‌دفعه یک نفر صدایت کند و بگوید: «آهای! خارجی!».

ساره، نوجوان ۱۵ ساله‌ی افغان است که در کشوری غیر از کشور مادری‌اش به دنیا آمده و حالا هم حسابی از «خارجی بودن و مهاجرت» شاکی است.

وقتی هم از او خواستم درد و دلی با نوجوان‌های کوله‌پشتی‌خوان بکنم، گفت: از بچگی دوست داشتم با همه‌ی بچه‌های دنیا دوست باشم، با هر کس از هر قوم و نژادی. برای من فرقی نمی‌کند دوستانم سیاه‌پوست باشند یا چشم‌بادامی. خوب بودن، آدم‌ها را از هم متمایز می‌کند، نه ویژگی‌های ظاهری. ولی خب هرچه بزرگ‌تر می‌شوم آرزوهایم دورتر می‌روند. قبل‌ترها صمیمیت بیش‌تری بین من و دوستانم بود، حالا آن‌ها هم به خاطر «افغان بودن» من را از گروه‌های‌شان کنار می‌زنند. کاش این وضع عوض شود. دلم نمی‌خواهد از نوجوان‌های دنیا ناامید شوم...

خیلی وقت‌ها دلم می‌خواهد برگردم و در کشور خودم زندگی کنم. هر جای دنیا که باشی باز هم یک خارجی هستی، کسی که حق تصرف شغل‌های خوب را ندارد، برای تحصیلش باید پول اضافه‌ای بدهد، حتی برای استفاده از خدمات عمومی و رفاهی و درمانی گاهی با مشکل مواجه می‌شود. برای همین است که با وجود علاقه‌ی خودم به رشته‌ی حقوق، می‌خواهم به‌خاطر خانواده و مردم کشورم پزشکی بخوانم و بعد به افغانستان برگردم و به آن‌ها خدمت کنم. بالاخره برطرف کردن نیازهای بهداشتی مردم مهم‌تر از حقوق اجتماعی‌شان است.

ساره درباره‌ی احساسی که به کشورش دارد، می‌گوید: من هیچ وقت افغانستان را ندیده‌ام. سال‌ها قبل از به دنیا آمدنم، پدر و مادرم آن‌جا را ترک کرده بودند اما با وجود این، در جایی که زندگی می‌کنم همیشه با من به عنوان یک خارجی رفتار می‌شود، یک نوجوان بیگانه! مدت‌هاست به این که «افغانی» صدایم کنند عادت کرده‌ام. بهتر است بگویم عادت نفرت‌انگیز، چون افغانی در واقع واحد پول کشور ماست نه نژادمان. اما خب خیلی چیزها را سخت می‌شود عوض کرد.

با این که در افغانستان جنگ بوده و شرایط زندگی خیلی سخت‌تر از محل زندگی فعلی‌ام است، اما



دست تکان دادن برای نوجوان‌های تاجیک

مشترک به اسم اردوگاه دوستی دارند و هلال احمر ایران هم جزو پنج جمعیت برتر هلال احمر دنیاست، قرار شده در این اردوگاه مشترک اتفاق‌های خوبی بیفتد. یعنی قرار است برای نوجوانان و جوانان تاجیک (که حدود ۴۰ درصد جمعیت تاجیکستان را تشکیل می‌دهند) دوره‌های آموزشی پیشگیری از بیماری‌هایی مثل ایدز، راه‌های مقابله با اعتیاد و همین‌طور کارگاه‌های آموزشی مهارت‌های زندگی توسط بر و بچه‌های هلال احمر ایران برگزار شود.

از طرف دیگر قرار شده هلال احمر ایران تعداد زیادی کتاب مرتبط با امداد و نجات را برای تجهیز کتابخانه‌های تاجیکستان در اختیارشان بگذارد. یک سری برنامه‌ی

قبول دارید که برای دوست بودن همیشه باید یک چیز مشترک وجود داشته باشد؟ این را هم قبول دارید که ما و تاجیکستانی‌ها دوستان خیلی خوبی هستیم؟ درست است که مرز جغرافیایی مشترک نداریم اما زبان مشترک، دین مشترک و فرهنگ مشترک داریم و این خودش یک دلیل کافی برای دوست بودن است. در راستای همین دوستی، مسئولین هلال احمر ایران همین چند روز قبل برای دید و بازدید از مسئولین هلال احمر تاجیکستان به این کشور رفته بودند که سفرشان کلی هم خبرهای خوب در پی داشت. لابد می‌خواهید بدانید چه خبری! خب باید بگویم از آنجایی که ایران و تاجیکستان یک اردوگاه

آموزشی درست و حسابی هم برای مهاجران (می‌دانید که تاجیکستان هم تا حدودی با مساله‌ی مهاجرت گلاویز است؟! نمی‌دانید؟ الان دانستید دیگر!) در نظر گرفته بشود. بعد از خواندن این خبرها می‌توانید برای دوستان تاجیک‌تان دست تکان بدهید، بعد به خودتان افتخار کنید و پیش خودتان بگویید: «ما چه دوستان خوبی بودیم و خودمان خبر نداشتیم!»